

سگنی داشته تقریباً چهل و پنجسال قبل از این هیئتی از فرنگیان «فرانس» بان صفحات آمده مخفیانه مشهور حفر قبر نظامی شده پاره سنگهای حکاکی و قاری شده و بعضی آثار عمیق دیگر از آنجا بیرون آورده میخواهند ببرند در این اثناء اهالی قریه «حاجی، لیکالی» مسبوق و در رقم جلوگیری برمی آیند تا بالاخره يك بارچه از آن سنگها را که محکوک و از زیر سر جنازه نظامی برداشته بودند از دست فرنگها می گیرند بعد از مدتی با ادرامات دولت فرنگ (فرانس) مجدداً آن سنگ را از دهانها مسترد میدارند.

روز جمعه ۱۶ اکتیابر با حضور اعضاء کمیسیون نظامی و نماینده

شهر گنجه این عملیات انجام گرفت

میرعباس میر باقرزاده

سید عبدالرحیم خلیلی

آخر شهریور ۱۳۰۴

رساله تکوین

بقیه از سال پنجم بمناسبت اینکم بقیه رساله دیر رسید در شماره اول و دوم از درج مجرور ماندیم اینک مرتباً تا آخر این سال طبع و بانجام خواهد رسید

جوهر پانزدهم توبه و ترقی و سقوط کرات و احوال آنها

روی همرفته طبیعت همه اشیا تکوینیه از اثیر و کرات و عناصر و موالید و بسایط و مرکبات (لوحی و طبیعه) روی بکمال و ترقی دارند مادام که در مراتب سلوک وجودی سقوطی از برای آنها حاصل نشده باشد و در صورت سقوط باز ناچارند از توبه تکوینی و رجوع بکمال ذاتی خود چه تبدلانی که در انواع و اجناس حیوانات روی داده و قاصیلهای آنها بما نشان میدهند که عالم کون و کینونات اجسام در ترقی است ولی

این ترقی و تبدل تدریجی و بسیار بطی است نه فورخاصه در اوایل تکوین که اسباب مساعد نیست. و چون معلوم شد که کلیتا همه کرات و سیارات و شمس و مویذ آنها بسوی عالم ترقی و کمال حرکت میکنند مگر آنکه سقوطی یا وقوفی در آنها حاصل شود که از سیر وجودی باز ایستند و اما باز در ثانی ناچار میشوند از توبه تکوینی چه برای هر سقوطی توبه ایست (اگر کان تو ابا رحیما) در این خل همه باقی مانده های ذرات نبات و حیوان را مشاهده می کنیم که پس از وقوف و سقوط از حرکت طولی باز به توبه تکوینی رجوع بعالم ترقی و کمال مینمایند در این صورت قطعا نمی توانیم حکم کنیم بر اینکه همه این کرات پس از قطع فیض آثیری و عروض اشقق حالت اعمار پیدا نموده از آن پس هب و منثور میشوند بدون فایده که موجب ترقی باشد زیرا که پس از هر حلی عقدی استوارتر خواهد بود. و البته در ثانی اجسامی که از هب و آثیر متکون میشوند شریف تر و لطیف تر از مکونات سابقه میباشد گذشته از اینکه با اعتقاد بعضی از حکما تکوین حال یعنی منالهی شدن جسم کرم تنها مخصوص آن کراتی است که از سلوک تکوینی و حرکت وجودی خود باز ایستاده و در مراتب صعود بکمالات سقوط برای آنهاست داده لاجرم برای عقد ثانی ناچار از حلی و تلافی شدند و الا برای مطلق این کرات چنین حال عمومی و شمول ندارد.

تلقیق باره از اوقات منفک بین در خاق سماوات و ارض کرات چو بدی چند کشف میکنند که بیست دفعه در این فضای لایتنهای درخشیدم و یا بر سه ظهور میگدارند بدون اینکه اول اثری از آنها پدیدار باشد. و با اعتقاد بعضی از اصحاب فن این کرات موجود بوده اند ولی از غایت بعد مسافت تا این وقت نور آنها نرسیده زیرا که به رصد و حساب معلوم کرده اند که بعضی از کرات از غایت بعد آنها بمرکز زمین در عرض شانزده هزار سال نورشان بکرة ارض واصل میشود. و با اعتقاد بعضی دیگر

چنانچه سابقا کیفیت تکون کرات را گفتیم آن کره تکون میکند و میان این دو قول باهم منافاتی نیز موجود نیست ، ولی در این اواخر یکی از علمای این فن چند کره جدید کشف نموده و بعد از تجزیه معلوم کرده است که شعاع و نور آنها از جنس غازات نیست بلکه بالکتر بسته اشبه است و هنوز این معنی را نتوانسته اند در بایند و ما بجهت مزید تبصیر خوانندگان میگوئیم - همان نسبتی که تکون حیوانات و نباتات اولاً جدا شدن پارچه از آنها بود یعنی بطریق تجزیه و بعد از آن پای ولادت میان آمد یعنی بطریق توالد آنکه تخم و بیضه پیدا شد یعنی بطریق تبیض و سپس تلقیح اجرا نمودند . همچنین میتوانیم تصور نمود که در بعضی از این کرات که نایل بکمال وجودی خود گشته اند و ساکنین آنها حیات منتظر وجود را درک نمودمانند و از حیات طبیعی سرده بحیات ارادی زیست میکنند مقتدر بر صنع کره بطریق بدز و تناسل یا بر سپیل تلقیح شده باشند بدین معنی که ماده الکتریسته را بدان کرات قرار بدهند لاجرم در آن سموات عالی پیدایش شمس و سیارات مصنوعی ارادی است یعنی بتوالد و تناسل با تلقیح از شعاع الکتریسته نه بر حسب اتفاقات طبیعت یعنی پاره شدن پارچه از آن کیفیت ما انفق و حفظ امر مصنوعی دائماً در حیز امکان است . از این تصور معلوم میشود آن کراتی که بکمال وجودی خود نایل گشته اند و در سیر صعودی سقوطی برای آن ها طاری نشده مخلوق آنها بدرجه از نور و کمال و ادراک رسیده اند که تدبیرات عقلانی و قدرت مشاعر و ادراکات عظیمه دائماً بر روی سطح آن کره از انوار وجودی مصنوعی عقلانی مانند الکتریسته و امثال آن اشراق و افاضه میکنند و تاریکتر و بیضان و انشعافی برای آنها ممکن نباشد و مصداق (مخالفتهم لبقاء لالفناء) نیز صادق آید چه احوال این کرات و مخلوقاتشان که در این فضای لایتناهی پراکنده هستند بر مثابه مراتب وجود بر نهج واحد نیست بلکه نهایت متفاوت

می باشد درباره از آنها هنوز مخلوقات تکوین نیافته و مشغول آتش فشانی می باشند . درباره مخلوقات آن ها از سنخ ناراست مانند اجنه و شیاطین . و درباره مخلوقات مرئی و هوایی و مجرد دارند اما همه آنها میکروب و ذرات باکتری هستند و در پاره مخلوقاتشان مانند خراطین فاقد اغلب حواس و آلات ادراکات و مشاعر میباشد غیر از لمس و درباره مخلوقاتشان دیاب الارض و حیوانات عظیم الجثه است چون تمساح و ماموت و کرگدن و فیل و در افه و شتر و پاره مخلوقاتشان از جنس مخلوق کره ارض و همی نزرگی و خوردی جثه آنها نسبت به ذات عظم و صغر کره است که مخلوق در آنجا تکون می یابد و پاره مخلوقاتشان از تکوین و تولید ثانوی و ذوات الاجنحه می باشد .

میباشد مانند طیور لطیفه و فراس بیشتره و مغزیه شریفه و بجای حواس پنجگانه مشاعر و حواس بسیار دارند

و پاره مخلوقاتشان از صرف لطافت و نورانیت مرئی نمی شود و سر تا پا ادراک و نور و عقل هستند و اجسام آنها از صقع تعین و تقدیر خارج است به شکل خواهند در هر آن مشکل میشوند مانند آن پروانه های رنگارنگی که هر يك از هزار و پانصد تا بیست و پنج هزار چشم دارند و كوچك و بزرگ شد نشان بدست خود آنها است و مویهای نازك مانند پشم مخمل بر آنها است و بدین قیاس (رفته رفته تا عنان آسمان) حضرت مولی الموالی در یکی از خطبات نهج البلاغه که چگونگی خلقت آسمان و زمین را بیان میفرماید اشاره پاره از مخلوقات کرات سماویه فرموده اند

فملا حسن اطواراً من ملائکته منهم سجود لایر کعون
ور کوع لاینتصبون و صافون لایتزایلون و مسبحون لایسامون
لایفشاهم نوم العیون و لایسهو العقول و لاقتره الابدان
ولاغفلة النسیان

همه اینها دلیل است بر اینکه در این کرات توره مخلوقات شریف
 ترو نورانی تر از مخلوقات کرمه ازض بسیار موجود میباشند و چون
 کمالات آنها حد بقف ندارد در میان آنها یاره عباد مکرمون بافت شود
 که بر دیدر آوردن کرات نورانی دیگر مقتدر باشند در این معنی
 مصداق (اطمنی حتی اجمالك مثلی) برهانی ناطق است اما هر يك از این کرات
 سیاره اگر بکمال وجودی و سیر صعودی خود نایل نشوند و قدرتی
 چنان در ساکنان آنها هم نرسد که حفظ مرکز خود کردن توانند
 پس از قطع فیض انیری ناچار برای آنها سقوط از درجه حرکت
 تکوینی عارض میگردد و در این حال هباء منتور شده بر میگردند به ذرات
 اولیه هیولانی

جوهر شانزدهم در بیان هیولانی و هجوه هر فرد و عالم ذرات
 چنانکه هیولا در اجسام متصور است از ذرات اولیه موجود
 است و مشتمل بر عالم ذرات است که آن را آنم
 گویند یعنی ذرات جرم تیره که ابتدا آنها را هم مطلق است بعد از آن عالم
 ذرات نازیه که آن را پدیدم خوانند
 پس از آن ذرات هوائیه که هباء منتور باشد پس اجسام
 فوهراطیبیه که آنها را سلاله و هیولانی نامند. آنگاه عناصر مفرده که
 عبارت از اسطقات باشد تا منتهی میشود بحیوانات میکروبی و ذرات
 باکتری و همه این عوالم ر ذرات گویند و مبدا تشکیل اجسام و خواص
 مختلفه آنها همین ذرات میباشد و بحسب اختلافی که در اشکال و اوضاع
 این ذرات مودوع بود خواص و آثار و افعیل مختلفه را اقتضا نمودند و
 اشکال لارمه حدود تکوینی آن ذرات است یعنی آنچه از خواص و آثار
 و افعیل و ظهورات در سراط و مرکبات عالم تکوین روی داده و مبدا
 همه نتایج خواص و آثار است که در عالم ذرات قبول کرده اند ذرات جرم
 اثیر از غایت لطافت هیچ حسی جز وهم ادراک و تقسیم آنها ممکن نیست

مبدا همه اختلافات اجسام مادی و منشاء همه خواص و آثار طبیعت میباشند و اینها را ذرات وهمیه از آن میگویند که جز وهم یا آلات آن چیز دیگری آنها را درک کردن نتواند و هر چه بحواس پنجگانه درک نشود محسوس نمیباشد.

موافق کشفیات حکمای فرنگستان این ذرات اثیری در آثار و افعال از همه چیز های دیگر حتی الکتريسته قوی تر هستند و همه قوای ماده باعتقاد ایشان محمول بر دقائق اثیر است و اختلاف اوضاع این ذرات موجب پیدایش عالم ماده و اختلافات آن شده است و ماده بنفسها زوجه است از اثیر و این عالم ذراول است.

و سایر ذرات تابع این عالم میباشند و باعتقاد بعضی این ذرات لایزالیند یعنی قابل کون و فساد نیستند و باین جهت آنها را لا اتم گویند ولی در نزد ارباب حقایق باره سخنان دیگر است که آنها من حیث المجموع قدیمند و من حیث الاجزا حادث و متجددند. سدوم که ذرات ناریه باشد و هباء که ذرات هواییه است دنیا از این ذرات تکون یافته اند و سبب تقدیر اشکال و اوضاع عالم جسم می شوند.

مثلا اگر ذرات هیائیه نبودنی دانه های باران تشکیل نیافتی و بادهای نوزیدی و نباتات نروئیدی و هر گاه ذرات سدوم نمیبود روشنی و الوان و حرارت بدید نمی آمد و هوا قابل انتقال صورت نمی گردید.

موسیو اتکن انگلیسی عدد ذرات را در هوا بواسطه التي مخصوص شمرده و معلوم کرده که در يك عقده مكعب هوای خارج شهر کلاسکو هفت ملیون ونیم از ذرات هباو سدوم موجود است و در شهر دنبرك شش ملیون و نیم در هوای داخل بیشتر می باشد به طوری که چهار صد و هشتاد و نه ملیون در يك گره مكعب از هوای

داخلی شهر لوطن شمرده شده است بالجمله اگر اینها در فضای هوا متفرق نبودندی ممکن نبودی قطره های باران پدید آید یا روشنی و الوان ظهور نماید یا حرارت اجسام اصطکاک کند اختلاف گرمی هوا در فصول و مواقع مختلفه و نمایشهای رنگا رنگ آسمان از قرمزی افق و هاله و قوس و قزخ و شهب و حمرت و لون زرّه اکاس و شفق آسمان و دریا و کوه و درخشیدن صحرا همه بواسطه هباء و سدوم می باشد

آنچه از این ذرات دقائق معدنی و بخارات است عبارت است از عناصر مفرده و آنچه کر بستان و بلوریت حاصل نموده موسوم است باجسام ذی مقر اطمیسی و آنچه از اجسام عضویه حیوانات و حشرات و هوا پدید آمده عبارت از میکروبیست و همانطوریکه این ذرات در جو هوا موجودند در میان آب و خاک نیز هستند و هر گونه آثار و اعراض طبیعت و ماده منسوب باحوال آنها است مثلاً چند ذرات اولیه آتش همه بر شکل مثلثات حاد الزوایا و ذرات اولیه آب بر شکل کروی میباشد از این جهت در طبع و خاصیت نار احراق و تاثیر و در طبیعت آب تاثیر و انفعال نهاده شده است و همچنین است پیدایش سایر اعراض مانند لون سیاهی که از سوراخهای نوکهای آتش در کریستال جسمی دیگر پیدا شده و لون سفید که از متفرق شدن شعاع بواسطه کثرت اجسام خورد شفاف حاصل گشته و لون زرد که از نفوذ شعاع و تمکن آن در ذرات جسمی دیگر ترکیب یافته و لون زرّه که از انعکاس اشعه و اختلاط ظلمت بدانها پدید آمده و لون خضرت که از ترکیب زردی و زرّه و لون قرمزی که از اختلاط حرارت و رطوبت بخضرت مودجو گشته و بر این قیاس ارغوانی و ژنکاری و بنفش و سایر الوان دیگر که همه از اختلاط نور و ظلمت و اختلاف اشکال ذرات حاصل شده اند جز شفاف که با اتحاد اجزا منسوب است

و ان می رنگی است بهمین نسبت میکروهای حیوانات نیز هر کدام شکل و طبیعت غیر معتدل نا همواری بودند حیوانات مضره از آنها تولید یافت و سموم حیوانات از میتة پدید گشت و باز همین حیوانات میکروبی از برای ضرر و سمیت حادثه از خودشان فاد زهر هستند از این است که در آتی اگر ما محتاج بطیب بشویم بدو هر گز محتاج نخواهیم شد زیرا که همه امراض از همین حیوانات یا کتری است . و پوشیده نماند که این ذرات در تپید هر طایفه باسامی مختلفه مذکور است - شریعتیان عالم ذراول گویند و متکلمین جزء لایتجزی وجوه فرد خوانند و مشائیین هیولا و اشراقیین ماده. المواد و صوفیه وهم و خیال و حکمای هند ائمان و یونانیان و فرنگیان اثر یعنی اثیر و فارسیان اند نامند که اندک و اندیشه از آن ما خود است خلاصه اصطلاح در همه مختلف و معنی واحد است

جوهر هفدهم در بیان عناصر بسیطه و جواهر و اعراض

قدما چون بعلم تجزیه بی نبرده بودند بسایط ارض را منحصر چهار میدانسته اند ولی بعد از پیدایش و ترویج این فن معلوم شد که هر يك از این عناصر چهارگانه مؤلفند از اجسام بسیطه دیگر و آنچه از اجسام مفرد تا کنون بعلم تجزیه معلوم گردیده هر يك شصت و هشت عنصر را داریند که پنج از آنها بخار است مثل اکسیژن و هیدروژن و فسفر و غیره . و مابقی معادن میباشد از قبیل آهن و مس و طلا و نقره و یاقوت و الماس و سم الفار و نشادر و قلع و سرب و گوگرد و زینق و انتیمون و غیره و غیره که در علم تجزیه مشروحا مذکور است - ولی ظاهرا هنوز هم اسباب تجزیه تکمیل نکر دیده والا هر يك از همین اجسام که اکنون ادعای بساطت در آن میکنند شاید تجزیه بردار و مرکب از چندین جزء باشد - و در اینجا منافاتی نیست بین اقوال متقدمین با متأخرین زیرا که مقصود ایشان از بسیط در عناصر اربعه بسیط حقیقی

نیست بلکه بسیط مجاری قصد میکنند چنانکه لحم و استخوان و عصب را نیز بسیط میگویند اما سخن در خلاء اجسام است که در ما آنرا محل می دانستند یعنی فضائی نمیتوانستند تصور کنند که از این عناصر اربعه خالی باشد و متاخرین میگویند ما با اسباب تخلیه هوا چنین فضائیرا میتوانیم تحصیل کنیم که از همه اجسام خالی باشد غیر از اثر و حزن آنکه خود ایشان معتقدند بر عدم وجود خلاء حقیقی و آنچه با اسباب تخلیه هوا تحصیل میکنند در واقع خلاء نسبی است زیرا که هوا اگر چه مقدار کمی از آن در فضای وسیعی باشد قابل انبساط بسیار است و در اینجا مناسب چنان دیدیم که بر وجه اختصار جواهر و اعراض را بیان کنیم -

اگر چه از برای جوهر و عرض اهل فن تعریفات جامع و نافع بسیار کرده اند که یکی موجود لای العوضوع است و دیگری موجود فی العوضوع ولی از جهت کشف فتناع از چهره حقیقت اکستفا بهمین تعریف نمیکنیم و از باب واحد داخل نمیشویم بلکه از ابواب متفرقه وارد گشته میگوئیم - جوهر عبارت است از بودی نمود و عرض از نمایش بی بود . جوهر عبارت است از نفیس و لطیف و عرض از کثیف و ثقیل . جوهر عبارت است از روح و عرض از جسم جوهر نفس است یعنی نفیس و عرض از جماد است یعنی خسیس . جوهر باقی و دائم است و عرض فاسد و دائر و زایل . جوهر همانند المس و باور و یاقوت است و عرض چون سنک و خزف و اوساخ . جوهر لب هر چیز و مغز و مغز آن است و عرض قشر و پوست آن چیز . جوهر صافی و اورانی و عفاف است و عرض کدر و ظلمانی و رسوب . بنا بر این ممکن است چیزی نسبت بهما فوق خودش عرض باشد و نسبت بهما دون خود جوهر چون قوه که عرض است نسبت به ادراک یعنی مقارن است از آن و جوهر است نسبتا به حرکت یعنی مؤثر در آن است . و همچنین است در باب ایداعوچی که جنس ذاتی است

نسبت بنوع و عرضی است نسبت بفصل از اینجهت جوهر حقیقی که جوهر الجواهر است یکی بیش نیست و آن حقیقت وجود مطلق و عشق است و مابقی همه اعراضند . اما عرض حقیقی هم که ما دون آن چیزی نباشد آن نیز یکی است که مقدمه اضافه باشد یعنی نسبت مکرره و حقیقت آن صرف ارتباط و انتساب بعمل است و هیچ استقلالی فی حد ذاته ندارد و مابقی مراتبی که میان آن دو واقع است باعتباری عرض و باعتباری جوهرند و آنها را اعراض متوسطه گویند و هر کس آنها را طوری شمرده ولی اقرب بواقع تعدادی است که ما ذیلا مینگاریم و آن این است :

- ۱ - بود - وجود که ظهور عشق است و وحدت و حق و الله و غیب الغیوب .
- ۲ - هوش خرد - ادراک که ظهور عقل و علم میباشد و آن بسبب فونگرافهائی در دماغ است
- ۳ - خواست و منش - طبیعت که اراده بسیطه باشد و ظهور اواعیل و آثار و خواص کلیه همه از اوست اعم از روح باجمیم
- ۴ - قاب - قوه که سبب پیدایش ارواح و اجسام جرمیه است و حیات عبارت از اوست
- ۵ - کشش - جاذبه که سبب اجسام نظیفه و غیر لطیفه و اتربات و موجب حرکات دوریه باشد
- ۶ - فروهر - اثیر که منشاء هرگونه آثار است
- ۷ - شید فروغ - نور که سبب پیدایش اجسام و حرکت و محرق هوا و نفیض شعاع باشد
- ۸ - جنبش - حرکت که راسم زمان و موجب حرارت و سبب کمال تدریجی اشیاء است
- ۹ - چرخ - زمان که مدت و امتداد حرکت است بخصوص

حرکت کلی

۱۰ - هور - حرارت که سبب انعقاد عناصر بسیطه و تولید

موالید و نشو و نماست

۱۱ - اتمان - ریزش هیولا که ظهور مبداء و ذرات اولیه و

اجسام ذی مقر اطیسیه است

۱۲ - پیکر - صورت که محسوس عدن ذرات اولیه

بواسطه آنها میباشد

۱۳ - سپهر - مکان که ظهور فضا و هوا و ذرات سپهری است

۱۴ - چند - کم . که مقدار هر چیزی را از وزن و عدد

باو مقایسه میکنند

۱۵ - چون - کیف . که چگونگی مقادیر را مانند ثقل و خفت و

شکل و لون و طعم و رایحه نشان میدهد

۱۶ - کنش - فعل که تاثیر هر کیفیتی بر روی کمیات یا کیفیت

دیگر است مثل فعل بصرف

۱۷ - پوشش - انفعال که تاثیر و قبول باشد

۱۸ - نهاد - که نسبت مقایسه و موازنه دو چیز است بیکدیگر

و آن را وضع نیز گویند

۱۹ - نکو - اضافه که نسبت مکرره و ظهور بدن عرضی

انسان باشد . و هر مرتبه اسفل قبر است از برای مرتبه اعلی تا منتهی میشود

بدن انسان که قبر همه مراتب است و رتبه اضافه زیرا که خداوند سبحانه

تعالی او را از کل این اجسام معدنیه و بخاریه و اثیریه و عنصریه معجون

و مخلوط و مرکب فرموده و از هر یک نمونه در آن نهاد تا ترکیب

شیمیائی آن تام و تمام شود و قبر کل مراتب باشد و اکسیر اعظم در بره

تعین و یوته تکلیس بوجود آید ثم جمع سبحانه من خزن الارض و سهلها

و عدبها و سنجها تریه سنها بالماء حتی خلصت